

## عناوین، القاب و اسامی زنان

### در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

دلا واله می نویسد:

#### بیگم

«اصل بیگم، ترکی است و در آن زبان، «بانوی من» معنی می دهد. این کلمه، وارد زبان فارسی نیز شده و نه تنها ملکه‌ها یا همسران شاه که طبق آداب و رسوم و تشریفات به عقد او درآمده‌اند و اکنون تعداد آنها چهار یا پنج نفر است، بلکه دختران و خواهران و عمه‌های شاه و به طور کلی، زنان خاندان سلطنتی که در دربار زندگی می کنند و عدۀ کثیری را تشکیل می دهند، به این نام خوانده می شوند. مهمترین این بانوان راکه به علت سن یا محبت شاه یا قرابت نسبی بر دیگران برتری دارد، به طور مطلق، فقط بیگم خطاب می کنند؛ و در مورد سایرین، نام اصلی را هم اضافه می کنند، مثلاً می گویند مریم بیگم یا زینت بیگم و از این قبیل.

#### خانم

«لغت دیگر، یعنی خانم نیز در اصل، ترکی و تاتاری است و «ملکه من» معنی می دهد. منتهی ایرانیان، آن را نیز به نحو دیگری به کار می برند و در زبان آنان اکنون معنی «بانوی اصلی» را می دهد. همسران و زنان منسوب به خاندانهای اصیل، به این لقب خوانده می شوند و حتی پسندیده نیست خویشاوندان مرد در خانه، اسم

زنان را، گرچه همسر یا خواهر آنان باشند، صداکنند. و اگر طبق معمول در خانه‌ای بیش از یک نفر زن باشد (همسران، خواهران، مادر و از این قبیل) به نسبت سن یا قرابت نسبی و غیره می گویند: خانم بزرگ، خانم کوچک، خانم وسطی و القابی مشابه آن. اگر در خانه‌ای یک نفر زن باشد، شوهر یا پسر، یا سایر افراد منسوب، وی را فقط خانم خطاب می کنند. مستخدمین معمولاً می گویند «خانم ما» یا «خانم» به طور مطلق. با وجود این باید گفت که این رسم، در باره زنان اعیان و اشراف جاری است و لغات بسیار دیگری وجود دارد که در بین طبقات پایین تر، زنان خانه با آن نامیده می شوند.<sup>۱</sup>

#### حرم

«مسلمانان و بخصوص ایرانیان، این کلمه را مورد محل زندگی زنان به کار می برند. به طوری که اگر بخواهند بگویند «زنان فلان آقا از اینجا می گذرند» می گویند «حرم فلان کس می گذرد». و به جای «شاه در عمارت زنان است» می گویند «شاه در حرم است» و قس علی هذا. به همین نحو، گفته می شود حرم شاه و حرم فلان خان و حرم فلان سلطان و حرم فلان میرزا. و این در صورتی است که زنان مورد بحث، محترم باشند یا تعداد آنها زیاد باشد. و به زن یک آدم فقیر یا یک غلام یا یک سرباز ساده، حرم خطاب نمی شود.<sup>۲</sup>

#### فیگوئروا می نویسد:

«هنوز عنوان بیگم که دقیقاً به معنی مادر خانواده یا خاتون خانه شاه است، در ایران بسیار محترم و مورد توجه است. اما در این زمان، این عنوان به زنان شاه

۱- سفرنامه پیترودلا واله، ص ۹۶-۹۵.

۲- همان، ص ۱۰۲-۱۰۱.

تعلق نمی‌گیرد، بلکه مخصوص زنانی است که نزدیکترین خویشاوند شاه وقت محسوب می‌شوند. چنانکه در این زمان، این مقام به عمه‌های شاه عباس - زینت بیگم و خواهرش پری خان خانم - اختصاص دارد که هر دو دختران شاه طهماسب - پدر بزرگ وی - هستند.<sup>۱</sup>

## در زمان ناصرالدین شاه قاجار

پولاک می‌نویسد:

«عنوانی که به زن محترم می‌دهند، «خانم» است. زنهای درجه دوم را «بیگم» یا «باجی» می‌گویند. عنوان زنان از پایین‌ترین مرتبه و درجه، «ضعیفه» است. عنوان «بی‌بی» به معنی سرکار خانم، سابقاً سخت رواج داشته است، اما فعلاً استعمالی ندارد.<sup>۲</sup>

خانم کارلا سرنا که در زمان ناصرالدین شاه قاجار از ایران، دیدن کرده،

می‌نویسد:

«[در ملاقات با ایرانیان باید از حال همه بستگان طرف، جو یا شد،] به استثنای خانمها، که اصلاً نباید از آنها اسمی به میان بیاید. در صورت ضرورت هم فقط به عنوان «منزل» از آنان گفتگو می‌شود.»<sup>۳</sup>

۱- سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا، ص ۲۷۸.

۲- سفرنامه پولاک، ص ۱۵۷.

۳- آدمها و آیینها در ایران، ص ۵۰.

خانم شیل می‌نویسد:

«مردهای ایرانی برای نامگذاری همسرانشان عادت عجیبی دارند که تقریباً در تمام مملکت شایع است. آنها موقع مخاطب نمودن و یا صحبت از زنانشان، آنان را به نام مادر پسر بزرگ خود می‌نامند و مثلاً به جای گفتن «زلیخا» او را به نام «مادر علی» صدا می‌کنند و گاهی هم به همان لفظ خانم اکتفا می‌نمایند. به طوری که شنیده‌ام، صدر اعظم فعلی [= میرزا آقاخان نوری] نیز همسرش را که دختر عموی اوست، به نام «دختر عمویم» خطاب می‌کند.»<sup>۱</sup>

## اسامی پرطمطراق زنان

### در زمان ناصرالدین شاه قاجار

خانم کارلا سرنا در این باره می‌نویسد:

«اگر زنان ایرانی، مصداق واقعی القاب و اوصافی باشند که به آنان داده می‌شود، در این صورت باید گفت سراسر ایران زمین، سرشار از مجموعه‌ای از زیبارویان روزگار است. چون شما در ایران، مرتباً اسمها و وصفهایی به شرح زیر می‌شنوید و تصویری پیش خود می‌کنید: درخشنده خورشید [ماه تابان]، مروارید غلطان، ستاره سحری، مرمین سینه، خورشیدچهر، جیران بانو، قره‌العین، سیمین بدن، غنچه‌دهن، ماه‌رخسار، نیکومنظر، دل‌افروز... شاید من اسمهای

۱- خاطرات لیدی شیل، ص ۹۳.



آسیه خانم دختر محمد علی شاه قاجار  
عکس از کتاب عکسهای قدیمی ایران

پرطمطراق زیادی را از قلم انداخته‌ام.<sup>۱</sup>



پوشش زنان وزیر  
در زمان قاجار  
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

۱- آدمها و آینهها در ایران، ص ۲۸۱-۲۸۰.

## در باره دختران، سخن نگویند!

دروویل که در زمان فتحعلی شاه قاجار از ایران دیدن کرده، می نویسد:

«ایرانیان هرگز از زنان و دختران خود، سخن به میان نمی آورند. در این کشور، بدترین تعارفات آن است که انسان از حال و احوال زنان و دختران کسی جو یا شود. ایرانیان، داشتن دختران را برای خود، ننگ می دانند.<sup>۱</sup> وقتی که زن بارداری فارغ می شود، اگر نوزاد پسر باشد، پدر بر خود می بالد. ولی اگر دختر باشد، غرق غم و اندوه می شود.

«هنگامی که دختری به دنیا آید، کمتر در باره تولدش صحبت می کنند. اما اگر پسری به دنیا آید، عده ای شتابان، خود را به پدر نوزاد رسانیده و کلاه از سر وی می ربایند و می گویند: سرتان سلامت، خدا پسری به شما داد. در این حال، لباس تن پدر به کسی که مژده آورده است، تعلق می گیرد و رسم آن است که این لباسها را در برابر پرداخت مبلغ قابل توجهی باز خرید کنند.»<sup>۲</sup>

۱- البته باید توجه داشت که اگرچه در گذشته‌ها (و حتی در برخی خانواده‌های سنتی امروز)، چنین امری صادق بوده، اما عمومیت نداشته است و هرگز نباید به صورت یک اصل کلی و رایج، همچون آنچه که در میان اعراب جاهلی رواج داشته، از آن سخن گفت. بویژه که با گذشت زمان، تغییرات کلی در این نگرش حاصل شده است.

۲- سفرنامه دروویل، ص ۱۵۳-۱۵۲.

## متأسفانه دختر بود!

خانم کولیور رایس می نویسد:

«اگر نوزاد، دختر باشد، ننو یا گهواره پارچه‌ای زیبا [که در مورد تولد پسران معمول است]، جایش را به نوعی پست تر می دهد. نوزاد، توزین نمی شود و هموزن او میان خویشان و دوستان، شیرینی توزیع نمی گردد. از موسیقی، رقص پسران و برنامه‌های مهیج دیگر نیز خبری نخواهد بود.

«گاه، احتمال دارد این شایعه که نوزاد پسر است، پخش شود تا آبروی والدین حفظ گردد. اما چند روز بعد، زمانی که حقیقت برملا شود، کمتر کسی به مسئله توجه می کند.

«همسری یکی از مأموران عالی رتبه روسی، دخترانی دوقلو به دنیا آورد. اما در شهر شایع شد که کنسول روس، صاحب پسری شده است و در نتیجه، سیل تبریکات متعدد به خانه‌اش سرازیر شد. حدود یک هفته بعد، پیشخدمتان ایرانی که این شایعه را پخش کرده بودند، اظهار داشتند که بله، اشتباهی رخ داده بود، خداوند به صاحب، دو دختر داده، نه متأسفانه یک پسر.»<sup>۱</sup>

۱- کولیور رایس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ص ۹۲.

## آداب و مراسم ازدواج

### در زمان شاه صفی صفوی

اولتاریوس می‌نویسد:

«وقتی جوانی به سن ازدواج رسید و خواهان تشکیل خانواده شد، دختری را بدین منظور در نظر می‌گیرد و شخص ثالثی را نزد دختر می‌فرستد تا نظر او را در باره این ازدواج بداند. این کار را خود او و حتی پدر و مادرش نمی‌توانند بکنند. زیرا اجازه ندارند دختر را دیده و با او صحبت نمایند. پس از آنکه از رضایت دختر، اطلاع حاصل شد، آن جوان دو نفر از دوستان نزدیک خود را که در موقع ختنه کردن او حضور داشته‌اند، به خواستگاری نزد پدر آن دختر می‌فرستد تا در این مورد با او صحبت نمایند. در این مذاکرات غالباً دوستان پدر عروس هم شرکت دارند و آنها به طوری که معمول است، اول به تقاضای دوستان داماد، روی خوشی نشان نمی‌دهند. ولی بعداً مذاکرات در اطراف شرایط ازدواج و مهریه شروع می‌گردد.»

### مهریه

«مهریه که از طرف داماد باید پرداخت شود، معمولاً به دو صورت انجام می‌گردد یا آنکه چند روز قبل از عروسی، به وسیله داماد به خانه عروس فرستاده می‌شود و مقداری از این مهریه را پدر و مادر عروس به عنوان شیربها و زحماتی که برای بزرگ کردن او کشیده‌اند، بر می‌دارند و بقیه را هم به عروس می‌دهند. طریق دوم آن است که نوشته‌ای به عروس می‌دهند که مقداری پول، ابریشم و یا کالای ابریشمی، بعدها به او تحویل خواهند داد و در موقع طلاق و جدایی، این بدهی

باید حتماً پرداخت شود.

## وکلائی عروس و داماد

«پس از انجام این تشریفات، عروس و داماد، هر یک از طرف خود، یک نفر وکیل انتخاب می‌کنند که اگر در شهر هستند نزد قاضی و اگر در ده هستند، نزد ملای ده رفته و آنها را به عقد ازدواج یکدیگر درآورند. زیرا نه عروس و نه داماد، نباید شخصاً در این مراسم و نزد قاضی یا ملا حاضر شوند. قاضی پس از آنکه از رضایت پدر و مادر عروس و داماد، اطلاع پیدا کرد و صحت وکالت آن دو نفر را دریافت، صیغه عقد را به نام خدا، محمد [ص] و علی [ع] جاری کرده و عروس و داماد را - که غالباً یکدیگر را ندیده‌اند - به عقد هم در می‌آورد و عقدنامه‌ای را نوشته و مهر و امضاء می‌نماید.»

## جادوی سر عقد!

«معمولاً این سه نفر، یعنی دو نفر وکیل عروس و داماد و ملا باید به یک محل در بسته و مخفی و یا به صحرا رفته و در آنجا صیغه عقد را جاری نمایند تا کسی از اطرافیان در این موقع، عروس و داماد جوان را جادو نکرده و آنها را گرفتار عدم توانایی جنسی نکند. این جادو هم به عقیده ایرانی‌ها در موقع مراسم عقد، به آسانی و به کمک یک تکه پارچه انجام می‌گیرد. در مواردی که صیغه عقد در حضور قاضی انجام می‌شود، چون اطاق قاضی را نمی‌توان خلوت کرد، برای آنکه منجم باید در آن برای تعیین ساعت مبارک و میمون حضور داشته باشد، کلیه حضار در اطاق باید دستهای خود را در موقع خواندن صیغه، جلو آورده و به همین حال نگهدارند تا نتوانند در کار عروس و داماد، جادو نمایند.»

«حقوقی - سفیر شاه صفی در هلشتین - که به اتفاق ما به هلشتین آمد،

گرفتار این جادو شده و سه سال و نیم، توانایی جنسی خود را از دست داده بود. خود او برای من حکایت کرد که در دوران جوانی که در خلخال برای او دختری را عقد می‌کردند، ضمن مراسم، یکی از زنان خانواده با قیچی، قطعه‌ای از قبای او را آهسته بریده و آن را جادو کرده و در سوراخ دیواری گذاشته بود. و حق‌وردی مدت سه سال و اندی، گرفتار ناتوانی جنسی شده بود. و بعداً اطلاع پیدا کرد که در سراب، مردی است که سحر و جادو را باطل می‌کند. نزد او رفت و آن مرد تا حق‌وردی را دید، گفت: می‌دانم تو را جادو کرده و «بسته‌اند». ولی این جادو را می‌توان باطل کرد، برو و از سوراخ دیوار، تکه پارچه‌ای را که گذاشته‌اند بردار و نزد من بیا. و نشانی آن سوراخ دیوار را هم به طور کامل به حق‌وردی داد. او رفت و سوراخ را پیدا کرد و پارچه را آورد و به آن جادوگر داد و از آن پس، از بیماری ناتوانی جنسی، رهایی یافت و توانست زنان متعددی اختیار کند.<sup>۱</sup>

## انتخاب روز عروسی

«ایرانیها در انتخاب روز عروسی، آزادی کامل دارند و می‌توانند هر روزی را که بخواهند، تعیین کنند؛ و فقط در ماه رمضان و دهه ماه محرم، این کار را نمی‌کنند.

## عروسی

«روز قبل از عروسی از طرف داماد، گوسواره و دستبند و زینت‌آلات دیگر برای عروس فرستاده می‌شود و اگر داماد، پولدار و ثروتمند باشد، مقداری خواربار هم به خانه عروس می‌فرستد تا روز بعد که عده‌ای برای بردن عروس می‌روند، در

۱- جالب توجه است که حتی خود اولثاریوس نیز این نوع جادوگری را پذیرفته بوده و آن را به عنوان

شاهد مدعای خویش ذکر کرده است.

منزل عروس غذا بخورند. در این میهمانی - که معمولاً موقع ظهر و ناهار داده می‌شود - عروس و داماد شرکت ندارند و عده‌ای از افراد خانواده و دوستان آنها حضور پیدا می‌کنند و بعد از صرف غذا چند ساعتی را در خانه عروس مانده و به شادی و رقص می‌پردازند. و پس از فرا رسیدن شب، عروس را سوار اسب، قاطر و یا شتر کرده و روسری قرمز رنگ بلندی که تا دامن او می‌رسد، بر سرش می‌اندازند و به طرف خانه داماد می‌برند. کلیه کسانی که در خانه عروس بوده‌اند نیز در معیت او در حالی که آواز خوانده و ساز می‌زنند، حرکت می‌کنند. در خانه داماد، عروس و جمعی از دوستان و افراد خانواده‌اش را به اطاقی هدایت کرده و داماد و مردها در اطاق دیگری می‌نشینند و پذیرایی، دوباره شروع می‌شود.

«پس از ساعتی عروس را به اطاق خواب یا حجله برده و داماد را هم نزد او می‌فرستند و در آنجا داماد برای اولین بار می‌تواند شریک زندگی خود را ببیند. مراسم زفاف انجام می‌شود و اگر عروس، باکره نباشد، داماد می‌تواند گوشها و بینی او را بریده و از خانه خود بیرونش کند. ولی معمولاً این کار، فقط با فحش و ناسزا و بیرون کردن عروس و خانواده او از خانه داماد خاتمه پیدا می‌کند و به بریدن گوش و بینی نمی‌رسد. اگر دختر، باکره بود و مدرک آن را پیرزنی که پشت حجله، انتظار می‌کشید، به افراد خانواده نشان دهد، آن وقت جشن عروسی، سه روز و سه شب ادامه پیدا می‌کند.

«پس از انجام مراسم زفاف، عروس معمولاً در حجله باقی می‌ماند. ولی داماد از آنجا خارج شده و نزد دوستان و رفقای خود می‌رود و با آنها به خنده و شادی می‌پردازد. اگر عده‌ای از میهمانان از دانشمندان و علما باشند که تمایلی به خوردن و رقصیدن... نداشته باشند، دور هم نشستند، کتاب می‌خوانند و در اطراف مسائل مختلف به مباحثات دینی و علمی می‌پردازند. این قبیل افراد در ضیافتها و میهمانیهای دیگر هم از بقیه میهمانان، کناره گرفته و به خواندن کتاب و صحبت و

مباحثه مشغول می‌شوند.<sup>۱</sup>

## روزهای دوم و سوم عروسی

«روز بعد از شب زفاف، داماد به حمام می‌رود و یا اینکه اگر تابستان باشد، در نهر و یا جوی آب، بدن خود را می‌شوید. ولی عروس از خانه خارج نشده و در همانجا حمام می‌کند. در شب آن روز هم خنابندان انجام می‌شود و به هر میهمانی، دستمال کوچکی می‌دهند و داخل هر دستمال دو تا سه قاشق حنا می‌ریزند و میهمان باید حنا را به منزل برده و به دست خود بمالد. بعد از آن میهمانان، هدایای خود را نسبت به توانایی به عروس و داماد می‌دهند.»<sup>۲</sup>

«روز دوم و سوم عروسی هم با تفریح و سرگرمیهای مختلف می‌گذرد. از جمله سرگرمیها آن است که جعبه چوبی بزرگی را که مملو از میوه کرده‌اند و یک درخت کوچک شاخه‌دار نیز وسط میوه‌ها برپا نموده و به شاخه‌ها انواع میوه و شیرینی و خوراکی را آویخته‌اند، وارد تالار بزرگ خانه می‌کنند. و هر یک از میهمانان که توانست از درون آن جعبه و یا از شاخه‌های درخت، میوه‌ای را بدون آنکه داماد متوجه شود، برآید، جایزه‌ای از داماد خواهد گرفت. و اگر چیزی را برداشت و داماد متوجه گردید، می‌بایستی صد عدد مشابه آن چیز را به عنوان جریمه بدهد. مثلاً اگر یک دانه سیب یا شیرینی بردارد و داماد متوجه گردد، می‌بایستی صد دانه سیب یا شیرینی به عنوان جریمه پس بدهد. و اگر کسی این جریمه را نداد و یا به علل دیگری از جمله دیر آمدن در روزهای جشن، جریمه و محکوم شد، او را بدین ترتیب مجازات می‌کنند که نردبان کوتاهی را به اطاق آورده و او را به پشت، روی زمین می‌خوابانند و پایش را به نردبان می‌بندند (فلک) و با پارچه‌ای که آنرا پیچیده

۱- سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۶۶۸-۶۶۵.

۲- همان، ص ۶۶۸.

و تاب داده و به صورت شلاق درآورده، ضرباتی به کف پای او می‌زنند و یا اینکه باید پولی به عنوان جریمه بدهد تا از این مجازات، معاف شود. این سرگرمیها را من با چشم خودم در شماخی، موقعی که با محب‌علی - معلم فارسی خود - به یک عروسی رفته بودم، مشاهده کردم.

«سرگرمی دیگر این مجالس، رقص است که دو نفر، دو نفر بلند شده و مقابل یکدیگر می‌رسند. البته هر دوی آنها مرد هستند. زنان نیز در اطاق جداگانه خود، دو به دو می‌رقصند و چون موسیقیدان مرد نمی‌تواند وارد اطاق آنها شود، نوازندگان، پشت در بسته اطاق نشسته و ساز می‌زنند.

## عروس و پدر شوهر

«... پس از پایان مراسم عروسی، اگر قرار باشد عروس و داماد در منزل پدر داماد زندگی کنند، عروس حق ندارد هیچوقت با روی باز و بدون حجاب، نزد پدر شوهر خود برود و بعلاوه نمی‌تواند کلمه‌ای با او صحبت کند و در مواقع لزوم، فقط با اشاره باید مقصود خود را بفهماند. این وضع تا یک سال ادامه دارد و در این موقع، اگر پدر شوهر، هدیه‌ای که شامل سکه طلا یا یک دست لباس و یا بالاخره قطعه‌ای جواهر باشد، به عروس بدهد، زبان عروس باز شده و با پدر شوهر خود صحبت می‌کند. ولی باز هم روی خود را به طرف او باز نمی‌کند و در موقع غذا خوردن، دهان خود را هم نشان نمی‌دهد. بلکه یک پارچه‌ای مثلث شکل را به دو گوش خود می‌بندد که جلوی دهان او را می‌گیرد و لقمه را در پشت این پارچه که آن را پاشمان می‌گویند، به دهان می‌گذارد و یا آنکه آب و شربت می‌نوشد.»<sup>۱</sup>

۱- سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۶۶۹-۶۶۸.

## در زمان فاصله زمانی شاه صفی

### تا شاه سلیمان صفوی

تاورنیه در این باره می‌نویسد:

«ایرانیان عادت دارند اطفال خود را خیلی زود نامزد می‌کنند. یعنی از سن هشت نه سالگی و گاهی زودتر. اما ارامنه از آنها زودتر به این کار اقدام می‌نمایند؛ از پنج سالگی، پسر و دختر را تزویج کرده، از همان وقت در یک بستر می‌خوابانند. «مذهب اسلام، داشتن چهار زن عقدی را اجازه می‌دهد که رسماً منکوحه نمایند. اما زن به وضع دیگر هم هست که متعه... می‌خوانند؛ و چنین زنی هر قدر که بتوانند نان بدهند و برای هر مدتی که میل داشته باشند، می‌توانند بگیرند. ولی باید صیغه آن را قاضی جاری کند. همچنین از کنیزان زرخرید می‌توانند تمتع حاصل کنند. اما اولاد همه زنان، خواه عقدی، خواه متعه و خواه بنده، کاملاً حلال‌زاده هستند و متساویاً بدون رعایت حق ارشدیت، ارث می‌برند. فقط سهم دو دختر به اندازه سهم یک پسر است. زنان منقطعه را وقتی که مدتشان منقضی شد، شوهر می‌تواند بیرون بکند. ولی باید چهل روز، عده نگاه دارند که معلوم بشود آیا حامله هستند یا خیر.

«برای زن عقدی، مهری معین می‌کنند که غالباً از ملک مزروعی و غیره است. همچنین مبلغی نقد و مقداری پارچه برای لباس زن باید فرستاد. دختر نیز برای شوهر، چیزهایی می‌فرستد؛ اما خیلی کمتر. مبادله این اشیاء، توسط زنان می‌شود که واسطه میان دو طرف از اقوام و غیره‌اند. زیرا زن و شوهر، قبل از ازدواج هرگز یکدیگر را ندیده و نباید ببینند.

«روز عروسی که رسید، جهاز عروس را به روی چهارپا یا بر دوش حمال، با

ساز و نقاره به خانه داماد می‌برند. اغلب با قال و مقال فراوان و طمطراق بی‌معنی، مثل ازدواجهای اروپای ما که آنها هم اغلب ظاهراً پرصداً تر از باطنش می‌باشد. «عروس را پیاده به خانه شوهر می‌برند، در حالی که جماعتی از زنان، شمعه‌های مومی روشن به دست گرفته، او را همراهی می‌نمایند و جمعی ساززن و نقاره‌چی هم پیشاپیش عروس می‌زنند و می‌روند تا به در خانه داماد می‌رسند. «اگر اتفاقاً داماد در وقت عقد، مهریه گزاف و مصلحتاً کابینی برای ارضای خاطر اقوام عروس قبول کرده باشد که نتواند از عهده برآید و فوق قوه و بضاعت خود تصور نماید، در را به روی عروس می‌بندد و می‌گوید به این قیمت و این مهریه، من زن نمی‌خواهم. اقوام طرفین از پشت در، بنای میانجی‌گری را گذارده، بالاخره در مبلغ مهریه، موافقت حاصل می‌کنند. آن وقت در را گشوده، عروس و همراهان و همه اقوامش داخل می‌شوند. در آنجا ملایبی حاضر است که شرایط مزاجت را ذکر می‌کند. پس از آن، عروس و همراهان داخل حیاط اندرون می‌شوند. زنان، جداگانه و مردان نیز جداگانه به ضیافت و جشن و سور می‌پردازند.»<sup>۱</sup>

## در زمان شاه سلیمان صفوی

### عروس نادیده

شاردن در باره مسئله دیدن یا ندیدن عروس توسط داماد، پیش از ازدواج، در زمان شاه سلیمان صفوی می‌نویسد:

«علی‌الظاهر چنان به نظر می‌آید که ازدواج با یک زن، بدون دیدار قبلی،



عواقب بسیار سوئی در زندگی خانواده‌ای همراه خواهد داشت. ولی به هیچ وجه، چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد و به طور کلی در ممالکی که زناشویی بدون دیدار قبلی زنان انجام می‌گیرد، بیشتر از نقاطی که ازدواج، مشروط به دیدار و ملاقات طرفین است، قرین سعادت می‌باشد. و از قرار معلوم، چون هیچکس زن هیچکس را مشاهده نمی‌کند، لذا همه کاملاً از بخت خود راضی می‌باشند.

«معهدنا کلاً نمی‌توان گفت که ایرانیان در موقع ازدواج، به کلی از کیفیت طرف، بی‌اطلاع می‌باشند. چون معمولاً مادر و خویشان نزدیک وی و یا یک نفر دیگر که واسطه کار و مأمور انتخاب دختر است، عروس آینده را مشاهده و معاینه می‌کند و چنان تعریف دقیق و توضیحات کاملی از مشارالیها برای داماد تقریر می‌کنند که به قدر کفایت، می‌تواند ملاک تشخیص پسر واقع بشود. بعلاوه در خانواده‌های معمولی و حتی در طبقات عالیه، دختران فقط بعد از هفت یا هشت سالگی، چادر به سر می‌کنند. و بدین طریق تا سن مزبور در منازل، پیش چشم می‌باشند تا در انظار عمومی دیده شوند و همه، آنها را ببینند. با این ترتیب، بعضی اوقات، معقوده را قبلاً در دوره صغر مشاهده می‌کنند.»<sup>۱</sup>

## چانه زدن بر سر مهریه!

شاردن در باره مسائلی که گاهی در میان طبقات پایین جامعه ایران زمان شاه سلیمان صفوی بر سر مهریه پیش می‌آمده، می‌نویسد:

«در صورتی که داماد برای جلب رضایت اولیاء عروس، مهریه‌ای تعهد کرده باشد که مافوق طاقت و تمکن وی است، هنگام ورود معقوده، در منزل خویش را می‌بندد و می‌گوید: خیلی گران است. در این موقع، مشاجره سختی بین اولیای هر دو طرف در می‌گیرد و بالاخره والدین دختر، بالاچاره، سطح مهریه را اندکی پایین

می‌آورند. چون عودت عروس، فوق‌العاده بد و مراجعت وی سخت موجب سرافکنندگی خواهد بود.»<sup>۱</sup>

## عقدکنان

شاردن می‌نویسد:

«در ایران، ازدواج معمولاً توسط نماینده‌ای یا وکیلی انجام می‌گیرد، چون زنان از دیدار مردان، مطلقاً مستور می‌باشند. تشریفات ازدواج بدین قرار است: اولیای طرفین (داماد و عروس) در منزل دختر اجتماع می‌کنند. پدر وی به همراهی خویشاوندان نزدیک خود، از داماد آینده، استقبال و پذیرایی به عمل می‌آورد. او را به آغوش خویش می‌کشد و به داخل اجتماع، هدایت می‌کند، و سپس خودش از مجلس خارج می‌شود. او نباید در مجلس عقد حضور داشته باشد. حضور پدر زن، غیر مجاز شمرده می‌شود تا بدین طریق، آزادی کامل داماد محفوظ باشد. عقد ازدواج در یک محل مخصوصی که فقط داماد، نمایندگان طرفین و یک شخصیت روحانی حضور دارد، برگزار می‌شود. و معمولاً همیشه عقد به دست روحانیون انجام می‌گیرد.

«... هنگامی که طرفین از طبقات عالیه و طراز اول باشند، صدر که پیشوای مذهبی، و یا شیخ‌الاسلام که قاضی کل کشور است، برای خواندن [خطبه] عقد دعوت می‌گردد. وقتی که اشخاص، متوسط باشند، سعی می‌کنند که قاضی را - که نایب مناب (شیخ‌الاسلام کل کشور) است - دعوت نمایند. اما افراد عادی و کوچک، یک نفر ملا یا فقیهی به مجلس می‌آورند.

«عروس به همراهی چندین نفر زن، در یک اطاق و یا محوطه‌ای که متصل به مجلس عقد است، می‌رود. و در این اطاق، نیمه‌باز می‌ماند و پرده‌ای بر آن آویزان

می‌باشد.

«آنگاه نمایندگان طرفین پا می‌شوند و وکیل عروس در مقابل در نیمه‌باز ایستاده، با اشاره دست، به صدای بلند می‌گوید: «من... نماینده مجاز شما... شما را به فلانی که در اینجا حضور دارد، شوهر می‌دهم. با فلان قدر مهریه مقرر و معلوم، زن دائم وی خواهید بود.» در این موقع، وکیل طرف دیگر پاسخ می‌دهد: «من... نماینده مجاز فلانی، به نام وی، فلان خانم را که به فلان قدر مهریه معلوم و مقرر، از طرف فلانی، نماینده حاضر در مجلس به شوهر داده می‌شود، به زنی دائم مشارالیه اختیار می‌کنم.» سپس شخصیتی که مأمور انعقاد و عقد ازدواج است، برخاسته و سر خود را به نزدیک پرده اطاق برده، از معقوده می‌پرسد: «آیا قول و قراری را که نماینده شما فلانی، به نام شما می‌گذارد، قبول و تصدیق دارید؟ مشارالیه در جواب می‌گوید: «بلی.» آنگاه همین مراتب را از داماد سئوال می‌کنند. و بعد عقد دائم بین طرفین، جاری ساخته، عقدنامه را مهر می‌کنند و حضار را نیز به مهر و امضای آن دعوت می‌کنند و سپس آن را تسلیم نماینده عروس می‌نمایند.

«عقدنامه در دست زن می‌ماند تا کاملاً از مهریه خویش اطمینان داشته باشد. معمولاً کثرت تعداد شهود، یعنی تعدد مهر و امضاء در سند مزاجت بر اعتبار و حیثیت آن می‌افزاید. و به طور کلی، حداقل ده نفر بایستی صحت مندرجات عقدنامه را تأیید و تصدیق بکنند.

«... اشخاص کوچک، به هیچ وجه در عقد ازدواج، نماینده و کیلی ندارند و کمتر تشریفات، معمول می‌دارند. زن به همراهی اولیای خویش در چادری به مجلس عقد وارد می‌شود. در این مجلس، مردان نیز حضور دارند. و پس از اجتماع طرفین، مرد خطاب به زن می‌گوید: من... نماینده خودم، شما را با این قدر مهریه مقرر و معلوم به عقد دائم خویش در می‌آورم، با صدق نیت و به طیب و رغبت، شما را قبول دارم.»<sup>۱</sup>

## عروسی

«معمولاً زنان، مذاکرات مقدماتی ازدواج را انجام می‌دهند و پس از توافق طرفین در شرایط مربوطه، داماد برای پرداخت مهریه، بهترین قسمت دارایی خویش را تخصیص می‌دهد. و آنگاه حلقه ازدواج و هدایای لازم به عروس ارسال می‌دارد. تحفی که داماد می‌فرستد، عبارت است از: البسه، جواهرات و نقدینه. معقوده نیز هدایایی که غالباً از کارهای دستی خویش است، به تازه داماد تقدیم می‌دارد، از جمله دستمالهای گلدوخته، عرقچینهای سوزنکاری، رومیزی و دست‌دوزی و اشیاء مشابه دیگر.

«مجلس جشن عروسی در منزل داماد برگزار می‌گردد و مدت ده روز ادامه می‌یابد.

## بردن جهیزیه

«در روز دهم، در وسط روز، جهیزیه عروس را به خانه داماد ارسال می‌دارند، که عبارت است از: ملبوسات و جواهرات، مبلغی اثاث و اسباب خانه، کنیزان و خواجهگان، که به طور کلی کمیت و کیفیت آنها بسته به جاه و جلال معقوده است. هنگام عقد ازدواج، برای عروس بیشتر از این چیزی نمی‌دهند. معمولاً جهیزیه را با قطار شتر و یا دیگر ستوران باربر، با طمطراق و دبدبه تمام، حمل می‌کنند. سر و صدای آلات موسیقی بلند می‌شود. غلامان و خواجهگان بر بالای محمولات می‌نشینند و یا اینکه هر یک بر پشت اسبی راه می‌روند. اغلب اوقات برای تشریفات و جلب انظار و تظاهر بیشتر، از دیگران، اسباب و اثاثیه و خدم و حشم عاریت می‌کنند و صندوقهای خالی برای خیره کردن چشم اطرافیان به نمایش در می‌آورند.

## رفتن عروس به خانه داماد

«شب هنگام، عروس به منزل داماد هدایت می‌شود. اگر معقوده از خانواده عالیمقامی باشد، در کجاوه می‌نشیند، که دستگاه ننو ماندنی است و هر شتری معمولاً در طرفین چپ و راست خود، دو تا از آن را حمل می‌کند. ولی در صورتی که نوعروس از خانواده‌های متوسط باشد، بر پشت اسبی و یا پیاده مشایعت می‌گردد. نوازندگان در پیش، حرکت می‌کنند و جمعی از نوکران، هر یک شمع به دست در دنبال آنان به جنبش در می‌آیند. و در تعقیب این گروه، زنان نیز هر یک شمع پرنوری به دست، عزیمت می‌نمایند.

«عروس، مطلقاً در حجاب است. مضافاً بر اینکه یک چادر پلیسه یا چین ماندنی، از زربفت یا بافته زرین و یا منسوج ابریشمی بر سر دارد که تا کمر پایین آمده است و طوری مشارالیها را مستور ساخته که از دید تیزبین‌ترین چشمان، مستور می‌باشد و هیچکس به هیچ وجه نمی‌تواند شکل و شمایل و قد و قامت وی را تشخیص بدهد. مردم می‌گویند که این احتیاط در استتار برای آن است که نوعروس از سحر و جادوی چشم بد حسودان و رقیبان در امان باشد.

«معقوده، هنگامی که پیاده است، دو نفر زن از بازوان وی می‌گیرند و هدایتش می‌کنند. و موقعی که سواره می‌باشد، خواجه‌ای عنان اسب را به آرامی می‌کشد.

«یک ساعت بعد از ورود به خانه داماد و پس از پایان مراسم جشن، زنان موقری (ینگه‌ها) عروس را به حجله مخصوص، راهنمایی می‌کنند و کلیه ملبوسات وی را بجز پیراهن خواب و تنکه، از تنش در می‌آورند و آنگاه به بستر استراحتش هدایت می‌نمایند. کمی بعد، داماد توسط خواجهگان و یا پیرزنان به حجله عروس، هدایت می‌گردد و هنگامی که وی وارد می‌شود، شمع کشته شده است و به هیچ

وجه نوری در اطاق وجود ندارد.»<sup>۱</sup>

## در زمان شاه سلطان حسین صفوی

## کارری آورده:

«معمولاً قبل از اینکه عروس به خانه داماد بیاید، داماد موظف است نسبت به وضع مالی خود، لباسهایی برای عروس بفرستد و مبلغ مهریه او را تعیین کند. شب عروسی، داماد برای آوردن عروس، همراه جمعی از خویشان و دوستان به خانه وی می‌رود. همراهان داماد، شمعدانها و مشعلهایی با خود می‌برند و در نیمه راه، آنها را روشن می‌کنند. از کسان عروس نیز جمعی سواره و پیاده جهت استقبال اینان به راه می‌افتند و هنگام ملاقات این دو دسته، صدای شیپور و کرنای از هر سو بلند می‌شود. همه به راه می‌افتند و پس از رسیدن به خانه عروس، آخوند بار دیگر شرایط ازدواج را تکرار می‌کند. آنگاه زنان در یک اطاق و مردان در اطاق دیگر، مشغول صحبت و تفریح می‌شوند.

«تاورنیه نوشته بود وقتی مبلغ مهریه عروسی به اندازه‌ای کمرشکن شده بود که داماد، موقع آوردن عروس، در را به روی وی بست تا عروس، تخفیفی در آن قائل شود. اما آشنایان من گفتند این رسم در میان خانواده‌های کنونی، متداول نیست. فقط چند تن از سالخوردهگان و ریش سفیدان دو طرف می‌نشینند و با رعایت امکانات هر دو جانب، مبلغ مهریه را تعیین می‌کنند. حتی در بعضی موارد، قاضی نیز با استفاده از قدرت و نفوذ کلام خود، سنگین بودن مهریه را به خانواده دختر، یادآوری می‌کند و با رضای آنان از میزان مهریه می‌کاهد تا جوانی، نابجا از پا در

نیاید.<sup>۱</sup>

## مراسم عروسی یک کنیز با یک غلام

### در زمان شاه سلطان حسین صفوی

کارری می‌نویسد:

«عصر روز سه شنبه در مراسم یک عروسی ایرانی - جشن ازدواج یک غلام با یک کنیز - که در نزدیکی بیمارستان ما منزل داشتند، حضور یافتیم. عده‌ای زن و مرد در منزل پسر، پس از پرکردن شکم خود با پلو، هر یک لاله‌ای روشن به دست گرفتند و به آوردن عروس رفتند. پس از نیم ساعت، زن را در توی پارچه سفیدی - که سرتاپایش را پوشانده بود - آوردند... دنبال آنان نیز عده‌ای مرد در حرکت بودند که یکی از آنها شمع بزرگی به پشت خود بسته بود که دست کم، ده اکو - سکه طلا - ارزش داشت. داماد، زیاد مؤدب نبود و برای استقبال عروس، فقط چهار قدم جلوتر رفت. این تشریفات در خانواده‌های فقیر، خیلی ساده، ولی در بین ثروتمندان، بسیار باشکوه و با شرکت عده‌ای سوار و چراغانی کوچک‌های سر راه عروس، برگزار می‌شود.»<sup>۲</sup>

۱ - سفرنامه کاری، ص ۱۳۳-۱۳۲.

۲ - همان، ص ۸۶.

## در زمان فتحعلی شاه قاجار

دروویل می‌نویسد:

«در نظر اروپائیان، چیزی شگفت‌انگیزتر از وضع عروسی ایرانیان نمی‌توان یافت. قبل و بعد و همچنین آداب روزهای عروسی، به حدی جالب است که نمی‌توان آن را به سکوت برگزار نمود.

### نامزدی

«قبلاً ذکر این نکته، ضروری است که در ایران، زن و شوهر آینده، هرگز شخصاً در امر عروسی دخالت ندارند. این کار به عهده پیرزنانی گذاشته می‌شود که شغل دیگری جز این ندارند.

«وقتی که موضوع عروسی مرد جوانی به میان می‌آید، مادر و یا خاله و یا یکی از زنان دیگر خانواده، کوچه به کوچه و در به در به راه افتاده و به دنبال دختری که باید بیش از همه مورد پسند داماد آینده قرار گیرد، می‌گردند.

«داماد، پیش از عروس، حق دیدن عروس را ندارد. از این رو تصویری که زنان خانواده از عروس برای وی ترسیم می‌کنند، از خوبی و بدی، غالباً عاری از جنبه اغراق و گزافه‌گویی است تا بعداً پشیمانی به بار نیاورد. چه اگر عروسی به این دلیل به هم بخورد، بار سنگین خشم و سرزنش بر دوش واسطه‌ها خواهد افتاد.

«اگر وصف جمال و کمال عروس آینده، مورد پسند داماد قرار گیرد و او به انجام وصلت رضا دهد، والدین پسر و دختر دور هم جمع شده و در باره شرایط عقد و عروسی وارد بحث می‌شوند. شوهر آینده، مبلی به عنوان مهریه به گردن می‌گیرد. اما تهیه زر و زیور و وسایل آرایش عروس، همچنین حجله عروسی به

عهده مادر داماد است. روز نامزدی نیز در این جلسه تعیین می‌شود و ضمناً از اقوام و آشنایان در روز و ساعت معین، دعوت می‌کنند تا با داماد آینده آشنا شوند. این کار، شیرینی خوران نام دارد. در آن روز، نامزدی رسماً اعلام و تاریخ انجام عقد، معین می‌شود. مدعوین با شیرینی و شربت و میوه، پذیرایی می‌شوند و نوازندگان و سرایندگان و رقاصان، از صبح تا شام، مجلس را گرم می‌کنند.

«مادر عروس نیز به نوبه خود، مجلس جشنی ترتیب داده و از تمام بانوان آشنای خود دعوت می‌کند. در این مجلس نیز زنان سازنده و نوازنده - که فقط در پیش بانوان به سازندگی و نوازندگی می‌پردازند - هنرنمایی می‌کنند...

«جشنها و مراسم نامزدی به پایان می‌رسد. ماهها و حتی گاهی سالها می‌گذرد. ولی از عروسی، خبری نیست. زیرا غالباً در بین خانواده‌های اعیان و اشراف، رسم است که مراسم نامزدی در سنین کودکی داماد و عروس و به سن چهار پنج سالگی آنها انجام می‌گیرد.

## عقدکنان

«سرانجام، هنگامی که موعد عقد و عروسی فرارسید، روز و ساعت مناسبی انتخاب می‌کنند.

«دختر، پیش از آنکه به انجام مراسم عقد تن در دهد، شرایطی پیشنهاد می‌کند. معمولاً این شرایط، مربوط به خرید لباسها، شالها، جواهرات و کنیزان و گاهی پرداخت پول نقد و یا واگذاری املاک از جانب داماد است. داماد، این شرایط را رد یا قبول کرده و یا اینکه تغییراتی در آن می‌دهد. اما مسلم است که این رد و قبول، اساس عروسی را متزلزل نخواهد ساخت. زنان در این باره، اختیاری از خود ندارند و ناچار از تبعیت عرف و عادات باستانی هستند. ولی هر چه هست، این عرف و عادات روز به روز نیروی خود را از دست داده و کم و بیش، متروک می‌شود. پیشنهاد شرایط مزبور، غالباً جنبه چانه‌بازاری به خود می‌گیرد. عروس از

مرگ می‌گیرد تا داماد به تب راضی شود. ولی در هر حال، از اینکه لااقل قسمتی از پیشنهاداتش پذیرفته شده است، خود را خوشبخت می‌شمارد. گاهی نیز هر چه از داماد بخواهند، قبول می‌کند. ولی پس از عروسی، آنچه داده است، باز پس می‌گیرد. در این صورت، نوعروسان برای اینکه از ننگ بازگشت به خانه پدری در امان باشند، تن به رضا می‌دهند.

«در روز عقدکنان، داماد به اتفاق والدین و یکی از ملایان به منزل عروس می‌روند. عروس، خود را پشت کرکره پنجره پنهان می‌کند. ملا خطاب به عروس کرده و می‌پرسد که آیا جوانی را که می‌بیند، به شوهری قبول دارد یا نه؟ به محض شنیدن جواب قبول، رو به داماد می‌کند و از او نیز قول قبول می‌خواهد. ولی داماد بی آنکه چهره عروس را دیده باشد، پاسخ مثبت می‌دهد. آنگاه ملا، دعاها را مذهبی خاصی می‌خواند و به این ترتیب، عقد انجام می‌گیرد. در این حال، داماد روزی را که برای بردن عروس خواهد آمد، تعیین می‌کند.

## عروسی

«معمولاً عروسی با عقد، لااقل یک ماه فاصله دارد. در روز موعود، داماد، دوستان خود را به تعداد صد تا صد و پنجاه نفر خبر می‌کند. اینان دو ساعت به غروب مانده، سراپا مسلح و سوار بر اسب، در حالی که چند زن سوار و اسبی با زین و برگ گرانبها به همراه دارند، راه خانه عروس را در پیش می‌گیرند. در پیشاپیش آنان دسته‌های نوازندگان و خوانندگان و رقاصان در حرکت‌اند. جوانان هر دم به عنوان شادی، شلیک می‌کنند. به این ترتیب به در خانه عروس می‌رسند. در این حال، داماد وارد خانه شده و به دنبال عروس می‌گردد. اما به مقتضای آداب و رسوم، عروس، خود را در کنجی پنهان می‌سازد. سرانجام، داماد، عروس را پیدا می‌کند. ولی او چادری بر سر دارد. اینجاست که کشمکش در می‌گیرد. داماد می‌خواهد عروس را به همراه ببرد؛ ولی او امتناع می‌کند... چه ترک خانه پدری به اولین اشارت

داماد، هرگز برای عروس، زینده نیست. از اینرو عروس که گویی سر از تنش جدا می‌کنند، شروع به فریاد و ناله می‌کند. داماد وقتی که تشبثاتش را بی اثر دید، عروس را با وجود ناله و فریاد مرسوم، بغل زده و او را سر زین اسبی که به همراه آورده‌اند، می‌نشانند. در این حال، زنها عروس را احاطه کرده و پشت سر دسته نوازندگان و سازندگان و رقاصان، پس از گردشی دور شهر، او را به همراه به سوی خانه داماد می‌برند.

«داماد به محض رسیدن به خانه خود به اتفاق همراهان، یکسر رهسپار دیوان‌خانه می‌شود. نوعروس را نیز به حرمسرا می‌برند. شادی و تفریح و سرگرمیها تا پاسی از شب رفته، ادامه می‌یابد. آنگاه تازه داماد را تا دم در حرمسرا مشایعت می‌کنند و شادی و شادکامی و ترقی و تعالی او را خواستار شده و از خداوند می‌خواهند که نوعروس، مورد پسندش قرار گیرد.

«نوازندگان و آوازخوانها و رقاصان، پس از بدرقه داماد به حجله، به حیاط بیرونی رفته و غالباً تا یک هفته، شب و روز در آنجا به سازندگی و نوازندگی می‌پردازند. تا هنگامی که صدای پر هیاهوی ساز و طنبور از دور به گوش می‌رسد، جشن ادامه دارد و سفره‌ها برای پذیرایی باز است.

## زفاف

«زنها همینکه از ورود داماد با خبر شوند، روی عروس را می‌پوشانند. رسم این است که داماد به دست خود، نقاب از صورت عروس بردارد. از اینرو داماد به محض ورود، چادر از سر عروس بر می‌گیرد. این لحظه، لحظه‌ای بحرانی است. اگر عروس، مورد پسند وی نبود، بی آنکه سخنی بر لب راند، از اطاق خارج می‌شود. معنای این ژست، معلوم است. دیگر جز شکایت و گریه و نفرین، چیزی به گوش نمی‌رسد. تا سرانجام، نوعروس را روانه خانه پدر سازند. در این صورت، داماد باید مهریه و جهیزیه و جواهرات و آنچه به هنگام عقد بر عهده گرفته است، به وی

بیخشد. البته چنین وقایعی در حال حاضر به ندرت رخ می‌دهد. زیرا معمولاً نامزدها یا از راه نیرنگ و یا بنا به قرار قبلی، همدیگر را قبلاً می‌بینند. مثلاً پیرزنان، وسیله‌ای بر می‌انگیزند تا دختران در مکان خلوتی از روی عمد یا غیر عمد، چادر از سر بردارند. در این حال، جوان مورد نظر که در گوشه‌ای پنهان شده است، او را می‌بیند.

«اگر عروس مورد پسند داماد باشد، تازه داماد در کنار او نشسته، از خانمهایی که به همراهش آمده‌اند، سپاسگزاری می‌کند. خانمهای مزبور وقتی حال را بدین منوال دیدند، یکایک از اطاق خارج شده و آنها را به حال خود می‌گذارند. در این هنگام، کنیزان، حجله را مرتب کرده و همگی غیر از سالخورده‌ترینشان از اطاق خارج می‌شوند. کنیز پیر به داماد برای انجام وظایف خود کمک کرده و نوعروس را به زبانی به حجله دعوت می‌کند. البته نوعروس فقط پس از ساعتها خواهش و تمنا بدین کار رضایت می‌دهد. برای نوعروسان، تسلیم شدن به تمایلات شوهران خود در اولین قدم، نشانه سبکی و جلفی است. برخی از آنها حتی ماهها از این امر، امتناع می‌کنند. کنیز سالخورده نخست پارچه سفیدی بر حجله پهن می‌کند. این پارچه بعداً به خانواده عروس تحویل می‌شود تا مدرکی از نجابت و عفاف دختر خود را در دست داشته باشند. آنگاه کنیز مزبور از اطاق خارج شده و پشت در به مراقبت می‌ایستد تا گفت و شنود عروس و داماد را شنیده و از انجام زفاف، مطمئن گردد. در این حال، وارد اطاق شده و پارچه‌ای را که قبلاً زیر عروس و داماد پهن کرده بود، برداشته و بلافاصله آن را پیش مادر عروس می‌برد. آنها با غرور خاصی این پارچه را گرفته و آن را چون یادگار پیروزی خویش نگه می‌دارند. این کار از قرون متمادی در سراسر آسیا و حتی در روسیه مرسوم بوده است. فقط برخی از نجبا و اعیان از رعایت آن سر باز می‌زنند.»<sup>۱</sup>

## در زمان ناصرالدین شاه قاجار

### سهولت ازدواج

پولاک می نویسد:

«در مشرق زمین، کار ازدواج برای هر کس، سهل است. با نیاز اندک به پوشاک و مسکن، ارزانی خواربار، لطف و مساعدت طبیعت، اعتقاد به قضا و قدر، با دگرگونی همیشگی احوالات روزگار که تحصیل ثروت و از دست دادن آن را کلاً در اثر تصادف، وانمود می کنند، دیگر پر کردن شکم بر و بچه‌ها برای یک نفر شرقی، ایجاد ناراحتی خیال و نگرانی نمی کند.

«این دیگر از جمله بدیهیات است که دختری که به سن معینی رسید، باید شوهر کند. و به همان نسبت، مسائل مربوط به ثروت و وضع طبقاتی، کمتر مورد توجه قرار می گیرد.

«از آن گذشته، سهولت طلاق، دیگر اقدام به ازدواج را در دیده مردم، مانند اروپا کاری چنان صعب و مشکل جلوه نمی دهد.

«پس می توان فهمید که چرا از پیردختران و پیرعزیزها - که این روزها در کشورهای متمدن، گروه گروه از آنان دیده می شود - در ایران خبری نیست. و به ندرت دختر بی عیب و نقص و خوشنامی در این مملکت وجود دارد که به علت توقعات و خودخواهیهای محتمل پدر و مادر، پس از بیست سالگی، بدون شوهر مانده باشد. من فقط به یک مورد از آنچه یاد شد، برخورده‌ام: شاهزاده خانم فخرالدوله تا هفتاد سالگی، دختر باقی ماند.

«مرد شرقی اصلاً نمی فهمد وقتی امکان زن گرفتن هست، چرا باید عزب بماند.

«به کزات شاهد این بودم که دختران خانواده‌های کم درآمد، پس از آنکه در اثر ازدواج به نان و نوایی رسیدند، دست بالا کرده‌اند و برای پدر تنهای خود، زن گرفته‌اند یا اصلاً کوشیده‌اند که حرمسرای او را تکمیل کنند.»<sup>۱</sup>

### سن ازدواج

پولاک می نویسد:

«در ایران، [پسر بچه در چهارده سالگی بالغ می شود. هرگاه وی از خانواده معتبری باشد، در حدود شانزده یا هفده سالگی و گاهی نیز حتی در ده سالگی، بزرگترها برایش یک زن قراردادی که صیغه نامیده می شود، می گیرند

«تازه هنگامی که کسب و کاری پیدا کرد و به سن رشد واقعی رسید، وی به ازدواج واقعی (عقدی) با دختری از خانواده‌ای محترم یا دختر عمویش یا یکی از شاهزاده خانمها تن می دهد...»

«تنها شاهد یک مورد بودم که سن پدر و پسر، بیش از چهارده سال قمری با هم تفاوت نداشت. صحبت از شاهزاده سیف‌الدوله - یکی از پسران فتحعلی شاه - است که به عنوان یکی از عجایب در دفتر وقایع شهر ثبت شد.»<sup>۲</sup>

«مردانی که در آستانه هفتاد سالگی اند، دختر بیچه ده ساله را به زنی می گیرند، بی آنکه عمل آنها جلب توجه خاصی کند یا یاوه‌گویی را باعث شود. عکس آنچه گفته شد، بسیار به ندرت رخ می دهد. یعنی مرد جوان شانزده ساله‌ای به سهولت یک عاقل زن بیوه را نمی گیرد، مگر آنکه ملاحظات خانوادگی، صنفی یا مالی در مد نظر باشد.»<sup>۳</sup>

۱- سفرنامه پولاک، ص ۱۴۵-۱۴۴.

۲- همان، ص ۱۴۶.

۳- همان، ص ۱۴۵.

## ازدواجهای خویشاوندی

پولاک در این باره می‌نویسد:

«اغلب بچه‌ها را که هنوز در گهواره هستند، برای هم نامزد می‌کنند و بیشتر این مطلب در مورد عموزاده‌ها صدق می‌کند. ازدواج افراد خانواده با یکدیگر، خود، رسم و قاعده شمرده می‌شود. هرگاه به عللی دختر را به پسر عمویش ندهند، این امتناع باعث ایجاد خصومتها و رنجشهای متمادی خواهد شد.

«هیچ نتوانستم پی ببرم که این نوع ازدواج بین افراد فامیل، اثر سوئی در اولاد آنها به جای‌گذارده باشد. بچه‌هایی که از این ازدواجها به وجود می‌آیند، همه از نظر بدنی، سالم و خوش‌رشد و از نظر عقلی نیز تند و هوشیار هستند. روی هم رفته، نقصهای عضوی، اعوجاج و بیماریهای خنازیری به نحوی چشمگیر بین آنها کم است. حتی نتیجه مشاهدات اطباء در این اواخر مبنی بر اینکه وجود بسیاری از کودکان کر و لال در اثر ازدواج بین خویشاوندان نزدیک است، به گمان من و تا آنجا که من فهمیده‌ام، در ایران مصداق ندارد...»

«خانمی که با یکی از خویشان خود ازدواج کرده باشد، در حرمسرا از بهترین احترامات برخوردار است. شوهر معمولاً به وی دختر عمو خطاب می‌کند و این عنوان، خود به دارنده‌اش حق می‌دهد که توقع ملاحظه و احترام داشته باشد.»<sup>۱</sup>

## ازدواج در بین قوم و قبیله

پولاک می‌نویسد:

«اگر ازدواج در داخل خانواده انجام نشده باشد، ازدواج بین قوم و قبیله، خود، قاعده و ملاک محسوب می‌شود. یک نفر از ایل افشار از افشارها زن می‌گیرد، قشقای از قشقایها و... قس علیهذا. یک دختر ایلی، بهترین خواستگار شهری را تحقیر می‌کند. وی فقط به افراد قبیله خود، شوهر می‌کند. بدین ترتیب، خانواده‌ها و عشیره‌ها دست نخورده و مخلوط نشده می‌مانند.»<sup>۱</sup>

## دلّله‌های ازدواج

پولاک می‌نویسد:

«از آنجا که مرد، قبل از ازدواج نمی‌تواند همسر آینده خود را ببیند و در ضمن، دختر حتی بدون دیدن شوهر هم حق انتخاب ندارد، بلکه فقط بزرگترها اختیار وی را دارند، اغلب ازدواجها در اثر وساطت زنان خویشاوند یا دلّله‌ها عملی می‌گردد.

«دلّله به مردی که سر زن گرفتن دارد، رجوع می‌کند و از خصوصیات ممتاز بدنی و جسمی زنی که برایش در نظر گرفته است، داد سخن می‌دهد و معمولاً در این باره مبالغه می‌کند و می‌گوید پوستش سفید، چشمانش درشت، صورتش گرد و همچون ماه، ابروانش کمائی و قامتش مانند سرو است. چون پوست زنان ایرانی هیچ‌وقت مانند زنان مغرب زمین، سفید شفاف نیست، این خصلت خیلی مورد پسند قرار می‌گیرد.



«پس از آن، دلآله به خانه پدر و مادر دختر می‌رود و از نظر مالی، وضع را روشن می‌کند.»<sup>۱</sup>

## مسئله شیربها و مهریه

پولاک می‌نویسد:

«یک دختر خوش برو بالا برای پدر و مادرش در حکم سرمایه‌ای است. زیرا کسی که بخواهد این دختر را به زنی بگیرد، باید شیربهایی در عوض بپردازد و از آن گذشته، به نسبت زیبایی و رشد جسمی آن دختر باید مبلغ معتابھی هم به عنوان مهریه تعهد کند. شیربها معمولاً به حدود پانصد تومان بالغ می‌شود. به همین دلیل، پدر و مادر در مواظبت، تغذیه و تهیه رخت و لباس دختران از هیچ دقت و کوششی فروگذار نمی‌کنند، حتی اگر سایر اهل خانه از این لحاظ دچار مضیقه بشوند. دلیل آن هم واضح است، چون تقریباً اطمینان دارند که همه این مخارج، روزی جبران می‌شود.»<sup>۲</sup>

## مراسم ازدواج

پولاک می‌نویسد:

«هرگاه در مورد مقدمات، خواستگار و والدین دختر به توافق رسیدند، دیگر به کار عروسی می‌پردازند...  
«در خانواده‌های ثروتمند، عروسی با جلال و شکوه بسیار برگزار می‌شود و

۱- سفرنامه پولاک، ص ۱۴۵.

۲- همان، ص ۱۴۲-۱۴۱.

اغلب هفت تا هشت روز طول می‌کشد. در تمام این مدت، هم در خانه داماد و هم در منزل پدر و مادر عروس، میهمانها و سرور و سرورها برپا می‌گردد.

## عقدکنان

«در نخستین روز، صیغه عقد جاری می‌شود و داماد در معیت دو شاهد، نزد بزرگترهای عروس می‌رود و معمولاً شیربها را به همراه می‌برد. بعد عقدالنکاح به امضاء می‌رسد و در آن مهریه، یعنی مبلغی که عروس معمولاً در صورت طلاق یا مرگ داماد دریافت می‌دارد، به دقت ذکر می‌گردد. این دیگر بدیهی است که قباله - که مطالبات عروس در آن به ثبت رسیده است - برای حفظ و نگاهداری به وی یا به بزرگترهایش سپرده می‌شود. ملاً خطبه را می‌خواند و کلماتی نیز بر سبیل یادآوری و تذکار می‌گوید. آنگاه پدر عروس یا در صورت غیبت او، وکیلش روبروی داماد قرار می‌گیرد، دستهای راست خود را به طرف یکدیگر دراز می‌کنند و در این هنگام، ملاً صیغه را به زبان عربی، به صدای بلند می‌خواند و وکیل، آن را تکرار می‌کند: «دختر خود را که باکره‌ای است به نام... به عقد تو در می‌آورم». بلافاصله داماد نیز به همین ترتیب در جواب، کلمات ملاً را بدین نحو تکرار می‌کند: «من ازدواج را می‌پذیرم و دختر تو را در پناه خود می‌گیرم و متعهد می‌شوم از وی حفظ و حمایت کنم. شما که حاضر و ناظر هستید، شاهد این عقد باشید.» با چند صلوات و مبارک‌باد از طرف کسانی که آنها را احاطه کرده‌اند، تشریفات پایان می‌پذیرد.

## جشنها

«در مورد طبقات فقیرتر، عروس در شب بعد [عقدکنان] به خانه شوهرش برده می‌شود. در خانه‌های ثروتمندان و اعیان، معمولاً عروس را با داماد، شب هفتم یا هشتم بعد از عقد، دست به دست می‌دهند و این فاصله زمانی را همانطور

که یاد شد، به تناوب، با سوز دادن، نقاره و تنبک زدن، چراغانی و در مورد ازدواج‌های سلطنتی با شلیک توپ برگزار می‌کنند.

«تا مدتی که این جشن و سرور برپاست، مرد حق ندارد به سراغ زن خود برود و حتی او را نمی‌تواند ببیند. با وجود این همه، بسیار اتفاق می‌افتد که علی‌رغم تمام مراقبت‌های خدمه، خواجه‌ها و کنیزها، مخفیانه، بدون آنکه دیده شود، دزدانه به نزد زن خود برود؛ که در این مورد از مساعدتهای مادر زن خود هم برخوردار می‌شود و به این کار، نامزدبازی می‌گویند.

«در مجالس عروسی بزرگان، نه تنها دوستان و نزدیکان خانواده، بلکه کم و بیش مردمی از هر دست و طبقه به پلوخوری دعوت می‌شوند. مثلاً در روز اول، روحانیون، در روز دوم، افسران و بعد تجار دعوت می‌شوند و قس علیهذا... به من نیز چندین بار افتخار شرکت در چنین مجالسی ارزانی شد. مسلم است که در این جشنها، به رسم و سنت ایرانی، هرگز نباید از چیدن شیرینی به حد افراط، خودداری شود.

## حنابندان

«در آخرین روز، عروس با همبازیهایش به حمام می‌رود. به این مناسبت، داماد برای او مقداری حنا برای رنگ کردن مو و ناخنها می‌فرستد. داماد نیز که در معیت دوستان خویش است، به حمام می‌رود.

## بردن جهیزیه

«در این حیص و بیص، اموال عروس که متشکل از فرش، لباس، لوازم مس و سایر اثاث منزل است، از خانه بزرگترهایش به خانه داماد منتقل می‌گردد. قاطرهای بسیاری را با دهنه‌های قیمتی، حاضر و هر یک از آنها را با دو یخدان، بار می‌کنند و

روی آن یخدانها را با مخمل قرمز رنگ می‌پوشانند. غلامهایی که هدیه شده‌اند، در دو طرف این قاطرها راه می‌روند و در رأس همه، خواجه آینده منزل قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، این قافله مجلل با صدای طبل از خیابانها می‌گذرد. به این چیزها که همراه عروس می‌کنند، جهاز می‌گویند که همواره و تحت هر شرایطی، ملک طلق عروس باقی می‌ماند. خیلی کوشش می‌شود که حتی المقدور، این قافله را بزرگتر جلوه دهند تا نمایی از ثروت عروس باشد و در نتیجه، خیلی اوقات یا در این یخدانها هیچ نیست و یا آن را از پوشال و سایر چیزهای بی‌مصرف پر می‌کنند.

## بردن عروس به خانه داماد

«دیگر مقارن نیمه‌شب، عروس را بر اسب می‌نشانند و در هیاهوی صدای طبل و تیر و تفنگ و با مشعلهایی که به دست دوستان عروس حمل می‌شود، وی را تا خانه داماد بدرقه می‌کنند و داماد، بالاخره در اینجا چشمش به جمال عروس روشن می‌شود.»<sup>۱</sup>

یوشیدا ماساهاروی ژاپنی می‌نویسد:

«در جشن عروسی، خانه داماد را با شمع (و چراغهای لاله) فراوان، پر نور می‌ساختند و می‌آراستند. درختها و بوته‌ها را با آویزه‌های طلایی و نقره‌ای، زینت می‌دادند. در باغ خانه، آتشبازی می‌کردند و با ساز و رقص و پایکوبی، مقدم عروس را خوشامد می‌گفتند. عروس را بر تخت روان یا سوار چارپا، که مشعلداران زیاد دوره‌اش کرده بودند، به خانه داماد می‌آوردند. این تشریفات عروسی برای دارا و ندار و مردم قشر بالا و پایین، یکسان بود. در عروسیها برای سه روز، جشن و شادی و مهمانی بود. کسانی که تنگدست بودند، دار و ندارشان را خرج عروسی

می‌کردند، زیرا که عروسی، گران تمام می‌شد.»<sup>۱</sup>

## عروسی افسانه‌ای دختر ناصرالدین شاه

خانم کارلا سرنا در باره عروسی افسانه‌ای عصمت‌الدوله - دختر نه ساله بسیار محبوب ناصرالدین شاه - چنین می‌نویسد:

«این شاهزاده خانم که عصمت‌الدوله نامیده می‌شود با پسر دوستعلی خان [معیرالممالک] - که در آن زمان، شغل خزانه‌داری را بر عهده داشت و یکی از مردان محترم کشور و صاحب فضایل زیاد بود - ازدواج کرد.

«پدر داماد چون شخصیت بسیار متمول و سخت دست و دل‌بازی بود، خواست افسانه جلال و شکوه مراسم ازدواج پسرش با دختر محبوب شاه را زبانزد همگان سازد و تمامی هزینه جشن عروسی را هم از جیب پرتوت خود پرداخت.

## عروسی، مبدأ تاریخ می‌شود!

«می‌گویند در تهران، جشنهای بسیار مفصلی به این مناسبت برگزار شد. خاطره‌ای که از آن مراسم در یادها مانده، هنوز هم زنده و افسانه مانند است. داستانهایی که از آن مجالس تعریف می‌کنند، نشان می‌دهد که زرق و برق آن عروسی، چقدر همه را تحت تأثیر قرار داده است؛ تا آنجا که این عروسی برای ایرانیان، مبدأ و ماده تاریخ محسوب می‌شود. گفتن اینکه: «من در مجلس عروسی عصمت‌الدوله حاضر بودم» یعنی وی آنقدر چیزهای دیدنی و زیبا در آن مجلس دیده است که هرگز نظیر آنها را کسی نخواهد دید.

## خواستگاری

«در آن هنگام که دوستعلی خان از دختر شاه به پسرش آقامیر خواستگاری می‌کند، متعاقب آن یک پیشکش ناقابل دو میلیون قرانی نیز به حضور شاه تقدیم می‌دارد. درخواست خواستگاری، بدون درنگ مورد موافقت قرار می‌گیرد. چون ناصرالدین شاه میان درباریان خویش، صدیق‌تر و فداکارتر از دوستعلی خان، خدمتگزار دیگری نداشت که هم دارای ثروت بی‌پایان و هم از شخصیت قابل احترام و ارزنده‌ای برخوردار باشد. این خزانه‌دار دولت، میلیونها پول را با پارو از این سو بدان سو حرکت می‌داد و جا به جا می‌کرد. او به پول، سخت علاقه داشت؛ ولی نه برای جمع و ذخیره کردن، بلکه برای زندگی بهتر کردن. به این جهت، دستگاش از هر لحاظ، شاهانه و مجلل بود، قصر باشکوه و خانه بیلاقی زیبایش یکی از بهترین بناهای کشور است. از دیدگاه ناصرالدین شاه - که مفتون شخصیت و جاه و جلال معیرالممالک بود - او شاخص‌ترین پدر دامادها به شمار می‌رفت.

«اما داماد هم باید گفت که نشان از پدر داشت و سعی می‌کرد پا جای پای او بگذارد. در آغاز نوجوانی، آقامیر، هوش و ذکاوتی که از خود نشان داده بود، آینده درخشانی را نوید می‌داد. به این جهت، می‌توان گفت که عروس و داماد، زوج بسیار جور و هر دو درخور هم بودند.

«اگر چه اندرون هر خانه در ایران، دژ تسخیرناپذیر و غیر قابل نفوذ است، ولی در هر صورت، اسرار مگو گهگاه از آنجا به بیرون نیز درز می‌کند. مثلاً این را همه می‌دانستند که عصمت‌الدوله لقب با مسمایی از پدرش گرفته و سیرت وی از صورتش زیباتر است. او از آغاز جوانی، شخصیت و شایستگی خاصی از خود نشان داده که در سایر شاهزادگان ایرانی، چنین صفاتی کمیاب است. ضمناً از ذوق و استعداد سرشاری برای یاد گرفتن، برخوردار بود و تمامی نویسندگان و شاعران کشورش را به خوبی می‌شناخت.

## حضور همه اقشار مردم در عروسی

«موقعی که موضوع این ازدواج، قطعی شد، برنامه و تشریفات جشن عروسی - که در ایران بسیار مورد توجه است - مطرح گردید. معیرالممالک به نامزد فرزندش عالی‌ترین هدیه‌ها را فرستاد. فرستادن تحف و هدایا، آغاز جشنهای عروسی بود که معمولاً مدت ده روز ادامه پیدا می‌کرد.

«همه مردم تهران در این جشنهای پرشکوه شرکت نمودند و نه تنها اشراف و ثروتمندان تهران برای حضور در آنها دعوت شده بودند، بلکه آدهای نادر و حتی سربازان ساخلوی تهران نیز در ضیافت‌های عمومی که در محلات مختلف بر پا شده بود، به ترتیبی شرکت داشتند.

## جهیزیه و مهریه

«جهیزیه بدون کم و کاست و بسیار مجللی در پشت شترها و قاطرها به خانه‌ای که برای عروس ترتیب داده شده بود، حمل گردید. نقل و انتقال این اسباب و اثاث، ده روز طول کشید. روز دهم روی سینه‌های بزرگ نقره‌ای، جواهرات عروس را به همراه پنج میلیون سکه طلای ضرب شده - که مهریه وی را تشکیل می‌دادند - به خانه جدید می‌بردند.

## عروس بر پشت فیل سفید به خانه بخت می‌رود

«بالاخره شب، بعد از غروب آفتاب، فیل سفیدی که هودج زیبایی بر پشت آن گذاشته بودند، برای بردن عروس به اتاق حجله، در مقابل در قصر توقف کرد. ناصرالدین شاه که می‌ترسید فیل، چموشی کند، از دوستعلی خان خواست وی نیز

کنار دست فیلبان بنشیند.

«تعداد کثیری به عنوان همراهان عروس به راه افتادند. تمامی بزرگان پایتخت علاقه داشتند که دختر شاه را تا خانه بخت بدرقه کنند.

«مسافت بین قصر تا خانه داماد، همه جا چراغانی شده بود. سربازان ساخلوی شهر، همه مسلح بودند. هر سربازی در لوله تفنگ خود، شمع روشن حمل می‌کرد. دیوارهای شهر با پارچه‌های گرانبه‌ای، شالهای کشمیری تزئین شده بود و از قصر تا خانه داماد، زیر پای عروس، قالیهای گرانبها گسترده بودند.

«چراغانی بازار، افسانه‌ای بود. دوستعلی خان، پیشاپیش، هزاران شمع به آنجا فرستاده بود تا سرتاسر بازار را غرق در نور کنند. هرگز مردم به یاد ندارند که اینچنین روز زیبا و اینقدر دیدنیهای خیره‌کننده در تهران دیده باشند.

## سر نوشت پدر داماد و داماد

«شاه و معیرالممالک در شادی فرزندانشان سهیم بودند. تمامی شهر در این حادثه سرور انگیز شرکت داشتند. اما دوستعلی خان، مدت زیادی نتوانست در کنار این زوج خوشبخت بماند. غده‌ای که در دهانش پیدا شده بود، او را زیر عمل جراحی برد و در نتیجه همان عمل، کمی بعد از این عروسی پر سر و صدا، درگذشت.

«بعد از مرگ وی، سهم هنگفتی از ثروت بی‌کرانش، مطابق یک رسم جاری که شاه، وارث دارایی کلیه کارکنان بلندپایه‌ای است که حین اشتغال به کار می‌میرند، به ناصرالدین شاه رسید.

«با وجود این، آن قسمت از ارثیه‌ای که سهم آقاامیر شد، باز هم کافی بود که او را در زمره یکی از ثروتمندترین شخصیت‌های ایران درآورد. ناصرالدین شاه، سمتی را که بر عهده پدر دامادش گذاشته بود، بعد از درگذشت معیرالممالک به داماد سپرد. در سال ۱۸۷۸ او پیشخدمت مخصوص شاه - که بزرگترین مقام درباری است

- و همچنین محافظ خزانه سلطنتی بود.<sup>۱</sup>

## یک نمونه از مراسم عروسی تهیدستان

ویشارد در باره عروسی یکی از بیماران تهیدستش که در زمان ناصرالدین شاه، جوانی پینه‌دوز بوده، می‌نویسد:

«عروس، دختر همسایه بود و پینه‌دوز از کودکی، او را می‌شناخت. این ازدواج، شباهتی به سایر مراسم ازدواج در ایران نداشت که زن و مرد، حتی یک مرتبه هم یکدیگر را ندیده‌اند.

«پینه‌دوز، یک سال قبل از بیماریش مراسم اول، یعنی عقد را توسط ملایی انجام داده بود. عروس و مادرش با سایر زنان و دوستان در یک اطاق، داماد و دوستانش در اطاقی دیگر و ملا در میان این دو اطاق قرار داشته‌اند. البته معلوم بود عروس، آه در بساط نداشته و آنچه نام برده‌اند بر ذمه داماد است که پس از چند سال، او را طلاق ندهد و دست خالی از خانه‌اش اخراج نکند. در آن صورت، داماد ناچار است تمام آنچه رسماً عروس با خودش آورده، تحویلش دهد...

«اما خانه عروس - که شیرین نام داشت - در جوار خانه پینه‌دوز بود و مثل تمام خانه‌های جنوب شهر، حیاط مستقلی نداشت. در آن خانه، بجز شیرین و مادرش، شش خانواده دیگر نیز ساکن بودند. او با مادرش در بالاخانه زندگی می‌کردند، که راهی با پله‌های خشتی داشت و پرت شدن از آن بسیار محتمل بود. در میان خانه مشترک آنها حوض آبی بود که شاید سی فوت، طول و بیست فوت، عرض داشت. آب این حوض به نسبت سایر جاها خوب بود، چون زیرآبی داشت که هر وقت می‌خواستند، آب را خالی می‌کردند. اطراف حیاط، سنگفرش بود؛ مگر

چند دایره کوچک که به عنوان باغچه از آن استفاده می‌شد. در یکی از این باغچه‌ها درخت بادامی قرار داشت که شکوفه‌های زیبای آن نشانگر و پیام‌آور بهار بود. «روز عروسی، هوا آرام بود و حتی نسیمی هم نمی‌وزید و گرمای لذت‌بخش خورشید بهاری، فضای پایین را خیلی مطبوع‌تر و لطیف‌تر از هوای دم‌کرده بالاخانه ساخته بود.

«فرشهایی که به امانت گرفته بودند، بر کف حیاط پهن کرده، آب حوض، عوض شده و بر سنگهای اطراف آن گلدانهای پرگلی قرار داشت. در ظرفهای دیگری دسته‌های گل جلوه می‌کرد و برگهای گل سرخ در همه جای حیاط پراکنده بود.

«سماور بزرگی از یک کافه در بازار تهیه کرده بودند که تمام روز، چون یک ماشین بخار می‌جوشید، چون مرتباً جای دم می‌کردند و توزیع می‌شد. رقیب سماور، سه قلیان بودند که بین مدعوین، دست به دست می‌شدند. حیاط، مخصوص زنان بود و از صبح زود، آمد و رفت می‌کردند. چای، قلیان و شربت به فراوانی وجود داشت.

«عروس، چادر نو ابریشمی بر سر داشت و تمام لباسهایش هدیه داماد بود. برگردنش چند سکه طلا و نقره و رشته‌ای از مهره‌های آبی‌رنگ دیده می‌شد. ابروهای او را با ماده مخصوصی کاملاً سیاه کرده بودند و صورتش با سرخاب گل انداخته بود.

«همان طور که مهمانان وارد می‌شدند، پیرزنی که گویا مورد احترام و اعتبار آنها بود، به واردین خوشامد می‌گفت، در حالی که مادر عروس و داماد، مشغول پذیرایی با نوشیدنی و شربت بودند. هر یک از مدعوین در موقع ورود می‌گفتند: عروسی مبارک باشد. میزبان جواب می‌داد: بسم...، بفرمایید، لطف کردید، خوش آمدید. بعد به آنان گلاب می‌پاشیدند و قلیان در اختیارشان قرار می‌گرفت و پس از آن، انار و شربت آبلیمو تعارف می‌کردند.

«مردان بر پشت بام خانه پینه‌دوز، جمع شده بودند. و تمام مراسم پایین در

بالا نیز انجام می‌شد؛ جز اینکه در اینجا نشاط و شور بیشتری به چشم می‌خورد. بعضی از دوستان داماد، خواننده‌ی دوره‌گردی را آوردند که برای سرگرمی و تفریح حضار، مفصلاً برنامه‌هایی اجرا کرد. اول با حالتی ملایم و غم‌انگیز آوازی را شروع کرد و کم‌کم به حدی صدایش بلند شد و فریاد می‌زد که قابل شنیدن نبود و شاید تا فواصل زیادی به گوش می‌رسید. از شدت فشاری که در موقع خوانندگی بر خود وارد می‌آورد، خون به صورتش دویده بود و گویی چشم‌هایش می‌خواست از حدقه بیرون بزنند. در این آواز، پانزده بیت خواند که آخرین بیت آن به شرح زیر، وصف‌الحال داماد بود: دلم از عشق، کباب شد و هیچکس عجب نکرد، چون عروس، قشنگ‌تر از شبنمی است که بر برگ گل نشسته. و سایر تعریف‌های افراطی. انعکاس خنده‌ها و کف زدن مردان در همه جا می‌پیچید.

«بعد از ظهر، [یسرکی با میمونش]... به جلسه آمدند، به امید آنکه شاید به کمک میمونش و خرسی که همراه داشت، پولی به چنگ آورد. که البته بچه‌های زیادی به دور او حلقه زدند.

«روز با سرگرمی و تفریح به سرعت گذشت و شب فرا رسید، که تمام مجلس را با چراغ‌های آبی رنگ و شمع فراوان روشن کردند. این چراغها را از بازار اجاره کرده بودند. برای شام، برنج، گوشت، میوه و شیرینی مهیا کردند.

«حوالی نیمه‌شب، سر و صدای زیادی در نزدیکی ما بر پا شد. یک دسته مطرب به طرف خانه‌ی عروس می‌آمدند. یک نفر از میان آنان آواز مخصوصی می‌خواند و پشت بامهای کاه‌گلی، لبریز از زنان و کودکان شد. و مردان به اتفاق داماد، رفتند تا عروس را بیاورند. مراسمی که می‌بایست توسط آخوند انجام بگیرد، به صورت ساده‌ای اوایل صبح به پایان رسیده بود و اکنون پس از مراسم جشن، نوبت داماد بود که از عروس، دعوت به عمل آورد. تقریباً تمام مردان، فانوس با خود داشتند و یک نفر پیشاپیش همه، چراغ‌های روشنی را به شکل طاق (هلالی که بر بالای تیر بلندی قرار داده بودند) با خود حمل می‌کرد. اگر فاصله‌ی خانه‌ها زیاد می‌بود، به اسب احتیاج داشتند. ولی در آنجا فاصله‌ی دو خانه را فرش انداخته بودند

که عروس بر روی آنها بگذرد.

«همین که داماد به آستانه‌ی خانه‌ی عروس وارد شد، گوسفندی را پیش پای او قربانی کردند. عروس را به طرف در بردند و در میان هلهله‌ی حضار، سر و صدای مطربان و فریادهای پیایی دوستان، تحویل داماد دادند. در این وقت، جمعیت از آستانه‌ی در، کنار می‌رفتند و زنان با فانوسهایشان برای دیدن داماد هجوم بردند. و پس از لحظاتی مراسم پایان یافت.»<sup>۱</sup>

## مراسم عروسی در رودبار منجیل

خانم کارلا سرنا - سیاح زمان ناصرالدین شاه - در این باره می‌نویسد:

«مراسم جشنهای عروسی، معمولاً از سه روز تا چند هفته - بسته به موقعیت خانوادگی عروس و داماد - ادامه می‌یابد.

«روز اول عروسی، دختران جوان - که از خویشان یا دوستان عروس اند - از جانب نامزد برای رنگ کردن موها و دست و پا، مقداری حنا برای عروس می‌آورند. و او را به طور دسته‌جمعی تا داخل حمام همراهی می‌کنند. آنگاه آرایش عروس آغاز می‌شود.

«فردای آن روز [حنابندان]، هدیه‌ی داماد به عروس فرستاده می‌شود. مراسم جشن و سرور با آمدن عروس به خانه‌ی داماد، پایان می‌یابد. عده‌ی زیادی از دوست و آشنا، عروس را تا خانه‌ی همسر آینده‌اش همراهی می‌کنند و با جاه و جلال، دور دامن لباس عروسیش را می‌گیرند. این قسمت عروسی از سلسله‌ی مراسمی است که خیلی به آن تشریفات قائل می‌شوند. در عروسیهای بزرگ، جهازیه‌ی عروسی در پشت شترها، قاطرها و اسبها - که به طرز باشکوهی تزیین یافته است - به خانه‌ی داماد حمل

می‌گردد. دوستان خانواده، جمعی از نوکرها و خدمتکاران و همچنین مردم کوچه و بازار، همراه با این قافله، راهی خانه داماد می‌شوند. مراسم عروسی، خاصه برای زنان، همواره واقعه مهم و جشن فراموش نشدنی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

## یک مجلس عروسی در رودبار منجیل

خانم کارلا سرنا شرح مشاهدات خود از یک جشن عروسی در خانه یکی از ملایان رودبار را چنین می‌نویسد:

«در موقع ورود ما به رودبار، در این شهر یک مجلس جشن عروسی برگزار بود. نوای ساز و دهل - که نشانه اینگونه مراسم است - مرا به سوی خانه کوچکی در وسط بیشه کشاند. عروسی در خانه ملایی بود که دخترش را شوهر داده بود. به مجرد اینکه ساززنها متوجه حضور من شدند، به سویم آمدند و سلام کردند. سازهای آنان عبارت بود از یک تنبک - سازی است به شکل یک شبکه کوچک که به دهانه اش پوست کشیده‌اند و با هر دو دست، آن را به صدا در می‌آورند - و بعد یک دهل - یعنی طبل بزرگ - که با تخم‌ماق کوچک در یک رویه آن و با چوب معمولی در رویه دیگر آن می‌کوبیدند. این صداها ناساز را دو نفر سرنازن با صدای زیر سرنا - که شبیه به ساز نی لیک است - همراهی می‌کردند. به عنوان خوش آمدگویی، آنها یک دست کامل برای من نواختند و بعد با تغییر دادن لحن آهنگ و تند کردن ضرب آن، همین طور ساززنان، مرا به داخل مجلس عروسی بردند. و در آنجا همه در برابر من می‌زدند و می‌رقصیدند. توجه محبت‌آمیز این هنرمندان روستایی - که لابد سلامشان بی طمع نبود - بدون پاداش نماند. ساززنها خوشحال و راضی از انعامی که گیرشان آمده بود، به عنوان پیروزی، سکه‌هایی را که از من گرفته بودند، روی

پیشانی خود چسبانده و بعد نواختن آهنگ دیگری را آغاز کردند. «اعیان شهر، همه در خانه ملاگرد آمده بودند و آن روز، روز آخر جشن عروسی بود که ظاهراً از چند روز پیش آغاز شده بود. همان شب می‌بایست عروس را به همراه دسته‌ای از مهمانان و با آهنگ ساز و آواز به خانه داماد ببرند.

«... آن روز، زنانی که در باغ ملایی پدر عروس در رودبار حضور داشتند، کم و بیش زیبا و همگی آراسته به زر و زیور بودند و تعدادشان هم زیاد بود. لباسهای زردوزی و نقره دوزی شده آنان و سر و سینه پر جواهرشان نشان می‌داد که اهالی شهر از تنعم و رفاه کامل برخوردارند... خالکوبی آبی‌رنگ روی بازوان و پاها، میان زنان طبقه متوسط، بسیار رایج بود. آنها کودکان خویش را از سنین پایین با سوزنهایی که در دوده نفت خام، سیاه شده بود، خالکوبی می‌کردند.

«مدعوین به افتخار من رقصهایی اجرا کردند که با حرکت کم و بیش ظریفانه دست و پا و اندام بدن همراه بود. آنان به من شیرینی تعارف کردند - که حتماً باید در عروسی به مقدار کافی باشد و آن را روی خوانچه‌های بزرگ و به همراه تشریفاتی به خانه داماد می‌برند.

«من چند ساعت - که بسیار برایم خوش گذشت - در مجلس عروسی ماندم و پیش از پایان مراسم - که تا سپیده دم طول می‌کشید - خانه ملا را ترک نمودم. در اطاق کاروانسرا سرگرم جمع و جور کردن وسایل سفرم بودم که سر و صدای گوشخراش ساز و دهل، تمامی اهالی رودبار را از بردن دختر ملا به خانه بخت، خبر کرد. درست در لحظه‌ای که ما عازم رستم آباد بودیم. دسته مشایعان عروس از مقابل کاروان ما می‌گذشتند.»<sup>۱</sup>

## ازدواجهای اجباری ملک زاده خانم

### همسر امیر کبیر

پولاک می نویسد:

«هنگامی که ناصرالدین شاه در سال ۱۸۴۸ بر تخت سلطنت جلوس کرد، خواهر خود - ملک زاده - را وادار به ازدواج با صدر اعظم وقت - امیر - کرد تا بدین تمهید، وی را از نظر خانوادگی به خود وابسته سازد. شاهزاده خانم که دختری دوازده ساله بود، مدتها با این پیشنهاد مخالفت ورزید. زیرا هر چند امیر، مردی زیبا و نیرومند بود، در آستانه کهنوت قرار داشت و از زن اول خود نیز پسر بزرگی داشت. به هر حال، ناگزیر دست از مخالفت برداشت. امیر، زن اول خود را طلاق گفت و خواهر شاه را به زنی اختیار کرد. وی با نیرومندی و قدرت فکری خود، چنان شاهزاده خانم را مسحور خود ساخت که سه سال بعد که دچار بی‌مهری شاه شد و به تبعید رفت، ملک زاده خانم نیز برخلاف انتظار همگان، همراه وی شد. زیرا می‌خواست خود برای وی غذا بپزد تا مبادا وی را مسموم کنند. و از این جهت، لحظه‌ای از او غافل نمی‌شد. با وجود این، از لحظه‌ای که زن از شوهرش به ناچار جدا شد، استفاده کردند و امیر را به گرمابه بردند و رگ زدند.

«ملک زاده به تهران بازگشت. چند ماهی بعد، باز شاه، وی را مجبور کرد که به عقد پسر صدراعظم جدید در آید. ملک زاده خانم به دلایل متعدد، از این وصلت نفرت داشت. از یک طرف، این خانواده در قتل شوهر محبوبش گناهکار بود و از طرف دیگر، این شوهر اجباری، جوانی بی‌تجربه و کم‌فکر بود. وی [= ملک زاده خانم] در مقابل او امر شاه سر فرود آورد، ولی با این جملات: «من به تو حق می‌دهم که مرا به عقد کاظم خان و همهٔ وزرای بعدی در آوری». البته همان طور که

می‌توان پیش‌بینی کرد، چنین وصلتی با خوشبختی توأم نبود. من چند بار به عبادت شاهزاده خانم رفتم و هر بار در پاسخ سئوال خود از حالشان، شنیدم که می‌گفتند: «قلبم درد می‌کند». پس از درگذشت چند سالی، باز صدر اعظم دوم ساقط شد. وی و خانواده‌اش همچون سلف خود به جزای نقدی و تبعید محکوم شدند. حالا باز شاه می‌خواست که کاظم خان، خواهرش را طلاق گوید تا باز وی را به عقد وزیر دیگری در آورد. طبیعی است که کاظم خان ناگزیر بود اطاعت کند و جهیزیهٔ مصرح را بپردازد و برای این امر تا آخرین درهم و دینار خود را تأدیه کرد. اما شاهزاده خانم به عقد سومین شوهر خود، یعنی، عموزاده‌اش - عین‌الدوله - درآمد.<sup>۱</sup>

## در زمان مظفرالدین شاه قاجار

### سن ازدواج

دالمانی می‌نویسد:

«موضوع ازدواج در ایران یکی از امور بسیار مهم بشمار می‌رود. ایران از این حیث بر تمام کشورها و مللی که ادعای ترقی و تمدن می‌کنند، برتری دارد.<sup>۲</sup> در دستورات اسلامی با تأکید زیاد، امر به ازدواج شده است و شرایط آن هم سهل است. نظر به همین دستورات که نتایج عالی اخلاقی دارند، والدین در تأهل فرزندان خود شتابی دارند و به محض اینکه سن آنها به مرحلهٔ تأهل برسد، آنها را وادار به ازدواج می‌کنند و غالباً در سن سه یا چهارسالگی برای آنها نامزدی معین می‌نمایند. مخصوصاً در خانوادهٔ سلطنتی در موقع تولد کودک، نامزدی برای او

۱- سفرنامهٔ پولاک، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۲- سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری، ص ۲۵۴.



انتخاب می‌کنند.

«معمولاً دختران را در سنین ۱۱ و ۱۲ سالگی به شوهر می‌دهند و پسران را در ۱۶ یا ۱۷ سالگی و ادار به ازدواج می‌نمایند و گاهی هم اتفاق می‌افتد که بواسطه طمع و سودپرستی دوشیزه کوچکی را به مرد سی ساله‌ای می‌دهند.

«ازدواج‌های قبل از بلوغ، مانع رشد طبیعی دوشیزگان است و بواسطه فشار خانه‌داری و تعديبات شوهران که زنان را ملک طلق خود می‌دانند، غالباً کدورت و کسالت‌های روحی به زنها عارض می‌گردد و نشاط جوانی آنها از میان می‌رود و خیلی زود به ضعف و فرسودگی مبتلا می‌شوند.

«در ایران دختر پیر کمتر دیده می‌شود زیرا دختران به محض اینکه به سن بلوغ رسیدند باید ازدواج نمایند و به مقام مادری برسند و اگر زیاد در خانه بمانند، دیگران با نظر حقارت به آنها نگاه می‌کنند. بنابراین دختران جوان پیوسته در این فکر هستند که با پسر جوانی ازدواج نمایند.»<sup>۱</sup>

## ازدواج‌های درون‌گروهی

«عادت بر این جاری شده است که هر طبقه از اجتماع با هم سلک خود ازدواج نماید، مثلاً تاجر با تاجر و اعیان با اعیان و علما با علما باید پیوند نمایند.»<sup>۲</sup>

## ازدواج‌های خویشاوندی

«ایرانیان ازدواج پسر عمو با دختر عمو را بسیار پسندیده و نیک بشمار می‌آورند و می‌گویند عقد آنها در آسمان بسته شده است. از طرفی هم پیوند کردن با

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۲۵۴-۲۵۲.

۲- همان، ص ۲۵۴-۲۵۵.

زردیکان برای این است که ثروت خانواده به خارج نرود و برای افراد آن در آتیه محفوظ بماند.»<sup>۱</sup>

## رضایت در ازدواج

«در ایران پیوندها مطابق میل پسر و دختر صورت نمی‌گیرند... و به رضایت و صلاح دید والدین آنها مربوط است و به همین جهت است که غالباً دختران پس از ازدواج، ناراضی و شاکی هستند، زیرا که این امر مطابق میل آنها انجام نیافته است. «یکی از جوانان تحصیل کرده و با هوش ایرانی، وضع ازدواج ایرانیان را چنین شرح می‌دهد: زن و شوهر مثل این است که در جای تاریکی دست دراز کرده‌اند و نمی‌دانند که چه چیز در دست آنها خواهند گذاشت.»<sup>۲</sup>

## دلّله‌ها

«صرف نظر از پسران و دخترانی که والدینشان به مناسبت خویشی و بستگی و روابط دوستانه برای آنها نامزدی انتخاب کرده‌اند، سایر ازدواج‌ها به توسط زنان پیری که آنها را دلّله می‌گویند و در شغل خود مهارت و تخصص شایسته‌ای دارند، صورت می‌گیرد. این زنان پیر می‌دانند که چه زنی برای فلان جوان لازم است و به هر خانه‌ای که در آن دختری سراغ داشته باشند، می‌روند و با کمال گرمی پذیرایی می‌شوند زیرا که حامل مژده خوشبختی هستند و چون به خانه‌ای رفتند، با مادر دختر گفتگو می‌کنند و از صفات پسندیده پسر جوان، تعریف زیادی می‌نمایند و چون رضایت خاطر مادر و کسان دختر را به دست آوردند به خانه پسر می‌روند و با

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۲۵۴.

۲- همان، ص ۲۵۴-۲۵۵.